بدین امید که اگر ساحران غالب شدند از آنان پیروى کنیم؟» (40) و چون ساحران پیش فرعون آمدند، گفتند: «آیا اگر ما غالب آییم واقعاً براى ما مزدى خواهد بود؟» (41) گفت: «آرى، و در آن صورت شما حتماً از [زمره‌] مقرّبان خواهید شد.» (42) موسى به آنان گفت: «آنچه را شما مى‌اندازید بیندازید.» (43) پس ریسمانها و چوبدستى‌هایشان را انداختند و گفتند: «به عزّت فرعون که ما حتماً پیروزیم.» (44) پس موسى عصایش را انداخت و بناگاه هر چه را به دروغ برساخته بودند بلعید. (45) در نتیجه، ساحران به حالت سجده درافتادند. (46) گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم: (47) پروردگار موسى و هارون.» (48) گفت: « [آیا] پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ قطعاً او همان بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است. به زودى خواهید دانست. حتماً دستها و پاهاى شما را از چپ و راست خواهم برید و همه‌تان را به دار خواهم آویخت.» (49) گفتند: «باکى نیست، ما روى به سوى پروردگار خود مى‌آوریم. (50) ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید، [چرا] که نخستین ایمان‌آورندگان بودیم.» (51) و به موسى وحى کردیم که: «بندگان مرا شبانه حرکت ده، زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت.» (52) پس فرعون مأمورانِ جمع‌آورىِ [خود را] به شهرها فرستاد، (53) [و گفت:] «اینها عده‌اى ناچیزند. (54) و راستى آنها ما را بر سر خشم آورده‌اند، (55) و[لى‌] ما همگى به حال آماده‌باش درآمده‌ایم.» (56) سرانجام، ما آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها، (57) و گنجینه‌ها و جایگاه‌هاى پر ناز و نعمت بیرون کردیم. (58) [اراده ما] چنین بود، و آن [نعمتها] را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم. (59) پس هنگام برآمدن آفتاب، آنها را تعقیب کردند. (60)